

نشریه ادب و زبان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۸ (پیاپی ۲۵) زمستان ۸۹

بازشناسی اسطوره بویاترنج در شاهنامه* (علمی - پژوهشی)

دکتر آرش اکبری مفاخر

دکتری زبان شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

و عضو قطب علمی فردوسی شناسی

چکیده

اصطلاح «بویاترنج» تنها یکبار در شاهنامه فردوسی به کار رفته است. این اصطلاح بیانگر داستان اسطوره‌ای مستقلی است که در شاهنامه نیامده است. با بررسی ادبیات اوستایی، متون پهلوی، روایات فارسی زردشتی و حماسه‌های شفاهی می‌توان سه سرچشمه برای این اسطوره در نظر گرفت:

۱. اسطوره جمشید و آسن خرد که در آن جمشید، آسن خرد ربوده شده توسط اهریمن و دیوان را از دوزخ/ شکم اهریمن بازمی‌گرداند. ۲. اسطوره جمشید و تهمورث که در آن جمشید برای بازگرداندن تهمورث که توسط اهریمن بلعیده شده، دست در تن دوزخی او فرو می‌برد و تهمورث را بیرون می‌کشد، اما دست او پوسیده می‌شود و بوی بد می‌گیرد و با گمیز درمان می‌شود. ۳. اسطوره‌ای در حماسه‌های شفاهی که در آن دست رستم در اثر فرو بردن در شکم دیو سپید بوی بد می‌گیرد و او همواره ترنجی طلایی پر از بوی خوش در دست دارد. در این مقاله با توجه به این سه سرچشمه، بنیادهای اسطوره‌ای بویاترنج بازشناسی، و سپس این اسطوره بازسازی شده است. کلید واژه‌ها: بویاترنج در شاهنامه، اسطوره آسن خرد، فرّه ایزدی، جمشید در شاهنامه، هفت خان رستم.

مقدمه

اصطلاح «بویاترنج» تنها یکبار در شاهنامه به کار رفته است. هنگامی که رستم به مهمانی اسفندیار، شاهزاده ایران، می‌رود، بویاترنجی در دست دارد:

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۷/۱۲/۲۰

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۶/۱۲/۱۴

آدرس ایمیل: Mafakher2001@yahoo.com

و زآن پس بفرمود فرزند شاه که کرسی زرین نهد پیش گاه
بیامد بر آن کرسی زر نشست پراز خشم بویاترنجی به دست

(شاهنامه: ۵/ ۳۴۴-۶۲۵-۶۲۶)

فردوسی درباره اینکه چرا رستم بویاترنجی در دست دارد، هیچ پیشینه و توضیحی
نیآورده، اما در حماسه‌های شفاهی این روایت آمده است: هنگامی که رستم دیو سپید را
می کشد و جگر او را بیرون می آورد، دستش برای همیشه بوی بد می گیرد. پزشکان که از
درمان این بوی بد ناتوانند، عطردانی از طلا به شکل ترنج با سوراخهای ریز برای رستم
می سازند و آن را پراز عطر و گلاب می کنند. از آن پس رستم همواره این ترنج بویا را در
دست می گیرد تا بوی بد دستش آشکار نشود.

فروردین دست در شکم دیو سپید، بوی بد دست رستم و درمان آن با بویاترنج، یادآور
اسطوره جمشید و تهمورث است. در این اسطوره، هنگامی که تهمورث سوار بر اهریمن،
بر فراز البرزکوه است، اهریمن او را بر زمین می اندازد و می بلعد. جمشید به راهنمایی
سروش، اهریمن را با وعده لواط به نزد خود می خواند. هنگامی که اهریمن برای این کار
آماده می شود، جمشید دست خود را از پشت در شکم اهریمن فرو می برد و تهمورث را
بیرون می کشد. پس از آن دست جمشید پوسیده می شود و بوی بسیار بدی می دهد. او از
مردم گریخته به بیابان می رود و می خوابد. در این هنگام گاوی بر دست جمشید
گمیز (ادرار) می کند و دست او بهبود می یابد.

این داستان حلقه پیوند اسطوره بویاترنج به اسطوره بنیادین، جمشید و آسن خرد است. در
این اسطوره، اهریمن و دیوان، آسن خرد را می دزدند و به دوزخ می برند؛ جهان دچار
بی نظمی و آشوب می شود تا اینکه جمشید به دوزخ می رود و آسن خرد را بازمی گرداند.
ترکیب این سه داستان یادآور داستان رفتن رستم به سرزمین دوزخی مازندران برای نجات
کاوس و بازگرداندن نورچشمان اوست که توسط دیو سپید بلعیده شده است. رستم دست
خود را در شکم دیو سپید فرو می برد و نور را به چشمهای کاوس و کاوس را به ایران باز
می گرداند.

جمشید و آسن خرد

در گزارش مینوی خرد (۲۶. ۳۲) جمشید پیمان گیتی، آسن خرد را که آن نادان بدکار، اهریمن بلعیده بود از شکمش بیرون می آورد. این رویداد فرخنده در روز ششم فروردین ماه خرداد روز اتفاق می افتد (رساله ماه فروردین خردادروز: ۱۰؛ آثار الباقیه: ۳۳۱). در گزارش دینکرد کردار اهریمن به دیوان انتقال می یابد:

پیش از اینکه جمشید به پادشاهی برسد، دیوان، آسن خرد^۱ را می دزدند و به دوزخ می برند. جمشید برای بازگرداندن آسن خرد با معجزه و فره ایزدی با تن خویش به دوزخ می رود. او سیزده زمستان در پیکر دیوان در دوزخ زندگی می کند و با چاره گری و هنرمندی رازبازاری را که دیوان به وسیله آن شکست می یابد و پادشاهی خود را بر مردم از دست می دهند از آنان باز می ستاند و آنان را شکست می دهد. بدین ترتیب جمشید آسن - خرد را از دست دیوان نجات می دهد و آن را از دوزخ به گیتی و میان مردم باز می گرداند و بی مرگی را به آفرینش اورمزد می بخشد (Dēnkard: 3. 286).^۲ پس از این شکست، دیوان از پادشاهی برکنار می شوند؛ چیرگی دیو از بین می رود؛ افراط و تفریط جای خود را به آسن خرد ایزدی می دهد و مردم به میانه روی رفتار می کنند.

آسن خرد، خرد سرشتی آدمی است که با آن زاده می شود و در برابر آن، گوشان - سرود خرد^۳، خرد آموزشی انسان قرار دارد (یسن: ۲۲. ۲۵؛ ۶. 262, E45d).^۴ این دو خرد با سرچشمه اهورایی (گات ها: ۳۱. ۱۱) نخست بر امشاسپند بهمن پدیدار شده و او دارنده آنهاست. اهورامزدا نخست مینوی آسن خرد را می آفریند و اهریمن نیز در برابر آن شهوت براه کننده را آفریده است (Bundahišn: 26.17; 5.1). ایزد مهر دارنده برترین پایه آسن خرد و آشی، ایزدبانوی دانش، بخشنده آن است (یست: ۱۰. ۱۰۷؛ ۱۷. ۲). اهورامزدا به یاری آسن خرد آفریدگان را در مینو و گیتی می آفریند و آنان را نگهداری و اداره می کند و در رستاخیز نیز اهریمنان را به یاری آن از بین می برد (مینوی خرد: دیباچه. ۴۹؛ ۵۶. ۷-۸). نماد آسن خرد در گیتی میانه روی و داد است (Dēnkard: 3.286).

چو خشنود باشی، تن آسان شوی و گر آزروری، هراسان شوی
... ز کار زمانه میانه گزین چو خواهی که یابی به داد آفرین

چو خشنود داری جهان را به داد توانگر بمانی و از داد شاد
 همه ایمنی باید و راستی نباید به داد اندرون کاستی
 چو شاهی بکاهی، بکاهد روان خرد گردد اندر میان ناتوان

(شاهنامه: ۶ / ۲۷۰ / ۱۴-۱۹)

آدمی باید همانند بهمن آسن خرد و گوشان سرود خرد را با هم داشته باشد تا به برترین زندگی برسد (Bundahišn: 26.17؛ اندرز اوشنردانا: ۵۵)؛ زیرا آسن خرد تن را از گناه کردن می‌پاید؛ فرجام تن را نمایان می‌کند؛ به توشه آخرت می‌افزاید و از کاستن آن جلوگیری می‌کند.

گوشان سرود خرد، راهنمای آدمی در شناخت راه و روش نیک است و در سپردن آن راه و روش تلاش می‌کند؛ از آینده آگاهی می‌دهد و آموختن از آنچه را در گذشته روی داده است، گوشزد می‌کند (یادگار بزرگمهر: ۴۵-۴۶).

چنین داد پاسخ که دست خرد ز کردار آهرمنان بگذرد
 ز شمشیر دیوان خرد جوشن‌ست دل و جان دانا بدو روشن‌ست
 گذشته سخن یاد دارد خرد به دانش روان را همی پرورد
 خرد باد جان تو را رهنمون که راهی درازست پیش اندرون

(شاهنامه: ۷ / ۲۹۲ / ۲۴۹۶-۲۴۹۹)

در یکی از روایات فارسی زردشتی، کتاب وصف امشاسپندان آمده است که اهریمن و دیوان خرد جمشید را می‌دزدند و پس از آن او به دست ضحاک ارّه می‌شود:

چو بر سال هفت صد گذشته چنون که شیطان رهی یافت آمد برون
 بیامد چو در پیش جمشید شاه خرد از تنش برد از آیین [و] راه
 به جمشید کرد آن زمان دشمنی که او کرد بسیار کبر و منی
 پس آنگاه ضحاک آمد پدید به کینه میانش به ارّه برید

(روایات داراب هرمزدیار: ۲ / ۱۷۲ / ۲۸-۳۱)

این روایت بازمانده‌ای از دزدیده شدن آسن خرد، و در واقع حلقه پیوندی است تا دزدیده شدن و بازگرداندن آسن خرد به دزیده شدن و بازگرداندن فرّه ایزدی دگرگون

شود. در شاهنامه نشانی از دزدیده شدن خرد به دست اهریمن و دیوان وجود ندارد، بلکه سخن از گریختن فره و بازگرداندن آن است.

البته در شاخه دیگری از دگرگونی در اسطوره پیمان گیتی، آسن خرد، پیمان به پیمان دگرگون می شود. جمشید به دوزخ می رود و پیمان را به گیتی بازمی گرداند (رساله ماه- فروردین خرد/دروز: ۱۰). در گردشی دیگر پیمان به جام جهان‌نمای دگرگون می شود. بنابر این اسطوره جمشید از این جهان گذرمی کند (گویا به دوزخ می رود) و در پی این سفر او دارنده جام جهان‌نما می شود (دستنویس ج ۴: ۱۳۵-۱۸-۱۹).

یکی از کردارهای اهریمن و دیوان در برابر اهوراییان، تلاش برای ربودن فره است. با ربودن فره، پادشاه به اهریمن می‌گردد و تاج و تخت شاهی خود را از دست می‌دهد. در آغاز آفرینش جدال بزرگی بر سر به دست آوردن فره میان اهورا و اهریمن صورت می‌پذیرد. در این نبرد، بهمن، اردیبهشت و آذر، اهورا را یاری می‌کنند و اکمن، خشم، اژی‌دهاک و سپیتور، اهریمن را؛ برجسته ترین نبرد میان آذر و اژی‌دهاک صورت می‌گیرد که در پایان، اژی‌دهاک از آذر شکست می‌خورد و فره به دریای فراخکرت می‌جهد. آپم‌نات، ایزد آبها، آرزومی کند که فره را از ژرفای دریا به دست آورد (یشت: ۱۹-۴۹-۵۱). افراسیاب تورانی تباهاکار در آرزوی ربودن فره ناگرفتنی، سه بار برهنه می‌شود و به دریای فراخکرت می‌جهد، اما هر سه بار در حال ناسزاگویی از آب بیرون می‌آید. او هم چنین همه هفت کشور زمین را در جستجوی فره می‌پیماید، اما به آن دست نمی‌یابد (یشت: ۱۹-۵۶-۶۴-۸۲).

در اوستا، متون پهلوی، عربی و فارسی از شاهان و پهلوانانی نام برده شده است که فره ایزدی از آنان می‌گیرند. اهریمن و دیوان، نخستین نقش را در ربودن فره ایزدی برعهده دارند. آنها با نفوذ در فرد فره‌مند باعث می‌شوند که فره ایزدی از او روی گردان شود. این امر زمینه چیرگی اهریمنان را بر سرزمین ایران و مردم فراهم می‌کند.

در برابر این کردار اهریمن و دیوان، پهلوانان اهورایی و ایرانی وظیفه بازگرداندن فره- ایزدی را برعهده دارند. هنگامی که فره از جمشید می‌گیزد، او صد سال به همراه خواهرش به دریاچه زره می‌رود (روایت پهلوی: ۷؛ 4: *Jāmasp Nāmak*) تا شاید

بتواند فرّه را دوباره بازگرداند. این رفتار جمشید، که یادآور تلاش اپم‌نبات و افراسیاب برای بازآوردن فرّه از دریاست، ناکام می‌ماند و او به دست ضحاک کشته می‌شود. در شاهنامه در پادشاهی نوذر پس از اینکه فرّه از او می‌گریزد، جهان رو به ویرانی می‌نهد و بزرگان به سام پیشنهاد پادشاهی می‌دهند، اما سام که در اندیشه باز آوردن فرّه است از آنان می‌خواهد که بر سر پیمان بازگردند:

من آن ایزدی فرّ باز آورم جهان را به مهرش نیاز آورم
شما زین گذشته پشیمان شوید به نوّی ز سر باز پیمان شوید

(۱/ ۲۸۸ / ۴۲-۴۳)

آنان پس از شنیدن سخنان سام از گفته خویش پشیمان می‌شوند و بر سر پیمان خود باز می‌گردند. سخن گفتن از پیمان گویا به پیمان گیتی اشاره‌ای است که از آسن‌خرد سرچشمه گرفته‌است. با پیمان بزرگان و تلاش سام، جهان رو به آبادی می‌نهد. بزرگان با پوزش به درگاه نوذر بازمی‌گردند و به جان و دل کهنتر نوذر می‌شوند. آبادانی جهان و کهنتری بزرگان نشانه بازآوردن فرّه توسط سام است:

برافروخت نوذر ز تخت مهی نشست اندر آرام با فرّهی

(۱/ ۲۸۸ / ۵۰)

در آغاز جنگ گشتاسپ و ارجاسپ، هنگامی که گشتاسپ می‌خواهد از به میدان رفتن خانواده خود جلوگیری کند، جاماسپ به او می‌گوید:

گر ایشان نباشند به پیش سپاه نهاده به سر بر کیانی کلاه،
که یارد شدن پیش ترکان چین؟ که بازآورد فرّ پاک دین؟

(۵/ ۱۱۷ / ۴۳۰-۴۳۱)

این اندیشه اسطوره‌ای به عنوان یکی از بنیادهای شهریاری در دوره ساسانی رواج داشته است. نرسی^۷ (۲۹۳-۳۰۳م)، پسر شاپور اول، پیش از برتخت نشستن، شاهد پادشاهی برادرش هرمزد اول، برادر دیگرش بهرام اول و پسر و نوّه او، بهرام دوم و بهرام سوم، سکان‌شاه بود. او در سنگ‌نوشته پایکولی^۸ می‌نویسد: پس از اینکه بهرام سوم، سکان‌شاه به یاری اهریمن و دیوان تاج بر سر می‌نهد (NPI: A.2). شاهزادگان و بزرگان از نرسی می‌خواهند تا از ارمنیه به سوی شهر ایران رهسپار شود و فرّه، قلمرو شهریاری، گاه و مقام

خویش و نیاکانش را از ایزدان بپذیرد و آنها را از سکان‌شاه بازپس گیرد (NPI: B.3-4). او برای بازپس آوردن فره به راه می‌افتد و نامه‌ای به سکان‌شاه می‌نویسد. سکان‌شاه تاج از سر می‌نهد و تخت شاهی را رها می‌کند. پس از آن فره یزدان و خدایی شهر به نرسی بازمی‌گردد و او لقب «افزودفره» می‌گیرد (NPI: E.2-3).

«افزون‌فره» نماینده قدرت بیشتر به سبب فره بیشتر است^۹ که یادآور «افزونی‌خرد» است. اهوراییان در فرشگرد، بازسازی و درخشان‌سازی جهان به یاری این خرد در اندیشه خود یکدیگر را می‌بینند و می‌پرسند؛ همان گونه که اکنون مردم با چشم و زبان یکدیگر را می‌بینند و می‌پرسند (وزیدگی‌های زادسپرم: ۳۵، ۱۸). بنابراین «افزونی‌خرد» نماینده درک و دریافت بیشتر و افزون شده گوشان سرودخرد است.

در دگرگونی اساطیر، آسن‌خرد جای خود را به فره‌ایزدی می‌دهد و گسیختن فره از پادشاهان همانند آسن‌خرد باعث بی‌نظمی در جهان می‌شود. برجسته‌ترین و کاملترین نمونه از دست دادن فره، پنهان کردن آن توسط اهریمن و دیوان و به دست آوردن دوباره آن به فره کاوس مربوط است.

بنا بر روایت دینکرد و بندهش، پس از اینکه کاوس بر هفت بوم، دیوان و مردمان چیره می‌شود و فرمانش در همه جا گسترش می‌یابد، دیوان، اندیشه او را گمراه می‌کنند (Bundahišn: 33.8). او شاهی آسمان را آرزو می‌کند و به جنگ آسمان می‌رود (Dēnkard: 9.21.4). کاوس نخست اوشنر^{۱۰}، وزیر دانا و زیرک خود را (یشت‌ها: ۱۳، ۱۱^{۱۱})؛ (Pāzand Texts: Afarin; 6.2) که به «همه‌خرد» (Dādistān) (Dēnīg: 37.34) نامبردار است، می‌کشد. اوشنر با کارهای نابخردانه کاوس مخالفت

می‌کند و کشته شدن او نشانه از دست دادن آسن‌خرد برای کاوس است (Bundahišn: 33.8; Dēnkard: 7. 1. 36). این وزیر دانشمند، دانش خود را از فره جمشید به دست می‌آورد و یکی از جلوه‌های فره جمشید که آسن‌خرد اوست به اوشنر می‌پیوندد؛ همان گونه که فره او در سه جلوه دیگر به مهر، گرشاسپ و فریدون می‌پیوندد (Dēnkard: 7.1.25, 32, 36؛ یشت: ۱۹، ۳۵ تا ۳۸).

با چیرگی دیو آز بر کاوس و کشته شدن او شتر، نماد آسن خرد، کاوس به کارزار آسمان می رود. فره به پیکر آهو^{۱۲} از کاوس و همه سپاه جدا می شود و سپس دادار فره را به خود بازمی خواند (9. 21.7. *Dēnkard*; 33.8. *Bundahišn*).

در روایت دینکرد (9. 21.11)^{۱۳}، پس از ستاندن فره از کاوس، سپاه او از بلندای آسمان به زمین می افتند، اما خود کاوس همچنان تا دریای فراخکرت در پرواز است. نریوسنگ، پیام آور اهورامزدا در پی کاوس می تازد تا او را بکشد، اما فروهر کیخسرو نازاده، بانگی بلند برمی دارد که مبادا کاوس را بکشی؛ زیرا از او سیاوش زاده می شود و از سیاوش من زاییده می شوم که پادشاه تورانی، افراسیاب، را گریزان می کنم. با سخن فروهر کیخسرو، نریوسنگ آرام می گیرد و کاوس زنده می ماند.

در روایت بندهشن (10-33.8) پس از اینکه کاوس از آسمان سرنگون می افتد و فره از او گرفته می شود، همراه با بزرگان ایرانی در سرزمین هاماوران به بند کشیده می شود. در این زمان تازیان و افراسیاب به ایران شهر می تازند و ویرانی به بار می آورند تا اینکه رستم سپاه می آراید و کاوس و ایرانیان را از بند می رهاند. افراسیاب از ایران می گریزد و ایران شهر آبادان می شود.

روایت دینکرد و بندهشن دو روایت از یک داستان است. در هر دو روایت هسته مشترک داستان عبارت است از: چیرگی دیو آز بر کاوس، از دست دادن آسن خرد و رفتن به آسمان، گرفته شدن فره از کاوس و زنده ماندن او. در این دو متن از بازگشت فره که آسن خرد نیز جلوه ای از آن است، سخنی به میان نیامده است.

روایتهای پهلوی به متون عربی و فارسی راه می یابند؛ اما در این گذر دچار تغییراتی می شوند. در اینجا روایت نهایی/الارب، *غررالسیر و شاهنامه* را که با موضوع بازگرداندن فره در پیوندند، مورد بررسی قرار می گیرد:

در روایت نهایی/الارب^{۱۴}، هنگامی که پادشاهی کاوس اوج می گیرد و پادشاهان دنیا فرمانبردار او می شوند، کاوس شکر نعمت به جا نمی آورد؛ کفران می ورزد و تصمیم می گیرد تا به آسمان برود. او سه شبانه روز در آسمان پرواز می کند تا اینکه از آسمان به زمین فرومی افتد؛ خداوند بر او خشم می گیرد و مردم نیز به دشمنی با او برمی - خیزند (تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم: ۹۷).

در این روایت سخن از خشم خداوند و دشمنی مردم به میان آمده که نشانه‌ای از گریختن فرّه از کاوس است. این روایت از روایتهای *غررالسیر و شاهنامه* کهنتر است و ویژگیهای روایت دینکرد و بندهش را دارد.

در *غررالسیر*، روایت دینکرد و بندهش درهم تنیده می‌شود و از آن دو داستان مستقل به وجود می‌آید:

(۱) داستان هاموران

اهریمن در چهره جوانی زیبا به همراه نوازندگان به دربار کاوس می‌آید. دیو با ساز و آواز به توصیف آب و هوا، باغها، گلها، میوه‌ها و زیباییهای یمن و نیز سودابه، دختر پادشاه یمن می‌پردازد. کاوس با شنیدن آوازه سودابه روی به هاموران می‌نهد. پادشاه یمن، کاوس و یارانش را در چاهی به بند می‌کشد و سنگ بزرگی بر سر چاه می‌نهد. رستم برای نجات کاوس و یارانش به یمن رفته، آنان را از بند می‌رهاند و به ایران بازمی‌گرداند (*غرر اخبار ملوک الفرس: ۱۵۶-۱۶۳*).

(۲) داستان به آسمان رفتن کاوس

خداوند پادشاهی جهان و جهانیان را به کاوس می‌دهد؛ اما کاوس با آمدن دیوان خرد خود را از دست می‌دهد؛ ادعای خدایی می‌کند و به آسمان می‌رود. او در سرزمین سیراف که بدترین مکانهاست به زمین می‌افتد. خواست خدا آن گونه است که کاوس زنده بماند تا سیاوش از او و کیخسرو از سیاوش زاده‌شود و افراسیاب را نابود کند. کیکاوس پس از زنده ماندن از مردم دوری می‌گزیند و آن قدر به درگاه خداوند گریه و زاری می‌کند تا فرّه به او بازگردانده می‌شود (*غرر اخبار ملوک الفرس: ۱۶۵ تا ۱۶۷*).

روایت دینکرد و بندهش در *شاهنامه* به سه داستان تبدیل شده‌است:

(۱) داستان مازندران

اهریمن در پیکر رامشگری به دربار کاوس می‌آید. او با نواختن ساز و خواندن سرود، اندیشه کاوس را گمراه، و او را برای رفتن به مازندران تشویق می‌کند. کاوس دچار خودبزرگ بینی می‌شود؛ فرّه و بخت خود را از جمشید و ضحاک و کیقباد افزون تر می‌داند و به سوی مازندران حرکت می‌کند. پادشاه مازندران از دیو سپید یاری می‌خواهد. دیو

سپید جهان را تیره و تار می کند و روشنایی را از بین می برد تا بتواند در کاوس نفوذ کند و فرّه ایزدی را از او بریاید.

کاوس، پهلوانی را به سوی زاولستان روانه می کند و ماجرا را در نامه ای برای زال بیان می کند. او از گریختن بخت و فرّه ایزدی، که به گونه رفتن نور از چشمهای جلوه گر شده، سخن می گوید. کاوس می داند که به دلیل نداشتن فرّه ایزدی شایستگی پادشاهی را از دست داده و گنجها و لشکریان او به دست دیوان افتاده است. در چنین موقعیتی که چشمهای او نابینا شده، فرّه ایزدی بیهوده تباه شده، تاج و تخت نگونسار شده و او به خواری در دست دیوان گرفتار است؛ هر لحظه امکان دارد که جان خود را نیز از دست بدهد. رستم برای بازگرداندن نور^{۱۵} و کاوس به راه می افتد. دیو سپید همانند اهریمن که آسن - خرد را بلعیده و به دوزخ برده، نور را بلعیده و به درون غاری تاریک در مازندران برده است:

گذر کرد باید بر این هفت کوه ز دیوان به هر جای بینی گروه
یکی غار پیش آیدت هولناک چنان چون شنیدم تلی بی مگاک
... به غار اندرون گاه دیو سپید کزو هست لشکر به بیم و امید

(شاهنامه: ۲ / ۴۰ / ۵۳۵-۵۳۶، ۵۳۸)

در داستان مازندران کردار اهریمن از دزدیدن و بلعیدن آسن خرد و فرّه به دزدیدن و بلعیدن نور دگرگون می شود. البته این کردار برگرفته از اساطیر مانوی است که در آن اهریمن و دیوان، نور انسان نخستین و همراهانش را می بلعد و آنان را در سرزمین تاریکی در درون مگاک بی بند می کشند. در راستای بلعیده شدن نور، دوشیزه روشنی با برهنه نمایی خود باعث آزاد شدن پاره های نور زندانی شده در تن اهریمن و دیوان از راه انزالشان می شود. مهر ایزد با روشنی بزرگ به مرز روشنی و تاریکی می رود؛ دست راستش را از مرز تاریکی دراز می کند و هرمزدبغ را بالا می کشد و با خود به بهشت روشنی می آورد (زبور مانوی: مزامیر بما، ۲۲۳).

در گردشی دیگر در سرودی به زبان کُردی مربوط به قرن هشتم هجری، کردار اهریمن از بلعیدن خرد، فرّه و نور به بلعیدن روح دگرگون می شود. بنابر این اسطوره، ارواح در دنیای خود روز و شب بیدارند. آنان بدون هیچ گونه خورد و خوراکی همیشه هوشیارند و مایه زندگانی آنان نور است تا اینکه اهریمن صد هزار از این ارواح را می بلعد و به قله

چرخ سیار می رود و ناپدید می شود. احمد مختار، یکی از بزرگان آیینی، که تجلی نور ذات الهی است با راهنمایی پدر و پسر خود اهریمن را دستگیر می کند و بر روی دار می بندد. ارواح زندانی شده در تن اهریمن آزاد می شوند و به تنهای خود بازمی گردند (نامه سرانجام: بارگه بارگه، ۵۶ / دیوان گوره: کلام ۷۲ پیر، ۲۶۱-۲۶۲).

رستم نیز همانند جمشید، که به دوزخ می رود و آسن خرد را (به روایت مینوی خرد از شکم اهریمن) بازمی گرداند به درون غار هولناک دیو سپید در سرزمین دوزخی مازندران می رود. رستم به نبرد با دیو سپید می پردازد؛ شکم او را پاره می کند؛ سپس جگرش را بیرون می کشد و فرّه را آزاد می کند و دوباره به کاوس بازمی گرداند.

فرو برد خنجر دلش بر درید جگرش از تن تیره بیرون کشید

(شاهنامه: ۵۸۲ / ۴۳ / ۲)

با بازگرداندن نور، فرّه^{۱۶} که در جگر دیو سپید پنهان بود، فرّه ایزدی به کاوس بر می گردد. کاوس - همان گونه که نوذر پس از بازگرداندن فرّه توسط سام، دوباره به شاهی می نشیند - پس از بینایی چشمانش بار دیگر شایستگی پادشاهی می یابد:

به چشمش چو اندر کشیدند خون شد آن تیرگی از دو دیدش برون

نهادند زیر اندرش تخت عاج بیاویختند از بر عاج تاج

نشست از بر تخت مازندران ابا رستم و نامور پهلوان

(شاهنامه: ۶۰۳-۶۰۱ / ۴۴ / ۲)

همان گونه که پس از رفتن جمشید به دوزخ و بازگرداندن آسن خرد و ستاندن پادشاهی از دیوان، آفرینش اورمزد بی مرگ می شود (Dēnkard:3.286)، پس از شکست شاه مازندران از رستم و از بین رفتن چیرگی دیوان، پادشاهی به کاوس و نظم و میانه روی آسن خرد به جهان برمی گردد:

جهان چون بهشتی شد آراسته پر از داد و آگنده از خواسته

(شاهنامه: ۸۸۵ / ۶۵ / ۲)

(۱) داستان هاماوران

کاوس پس از بازگشت فرّه ایزدی به او و پیروزی بر شاه مازندران، رو به بزرگی می نهد. در پی فرّ کاوس شاه جهان آبادان می شود. کاوس که در آرزوی جهانگیری است برتنی

کرده، به کشورها می‌تازد؛ مرزها را درهم می‌ریزد و به کشتار و خونریزی دست می‌زند. مدتی نمی‌گذرد که در پی بی‌عدالتیهای کاوس، فره ایزدی او کمرنگ، و گلستان کشور به خارستان دگرگون می‌شود. کاوس به مهمانی شاه هاماوران می‌رود. شاه هاماوران شبانه کاوس و پهلوانان همراه او را دستگیر و در دزی زندانی می‌کند. پس از اسارت کاوس و خالی ماندن تخت شاهی، اعراب برای به دست آوردن تاج شاهی، شورش می‌کنند و افراسیاب نیز به ایران روی می‌نهد.

رستم برای نجات کاوس به سوی هاماوران لشکر می‌کشد و کاوس و پهلوانان ایرانی را از زندان آزاد می‌کند. این آزادی کاوس برابر است با بازگشت فره ایزدی به او که همانند خورشید می‌تابد. پس از آن کاوس بر تخت شاهی می‌نشیند و به ایران باز می‌گردد. او افراسیاب را از ایران می‌راند. در پی فرهمندی او، ایران پر از آبادی و داد و فرهی می‌شود (شاهنامه: ۶۷/۲-۹۴).

۲) داستان به آسمان رفتن کاوس

پس از ماجرای هاماوران و بازگشت فره به کاوس، مردمان، دیوان و پریان، فرمانبردار او می‌شوند. کاوس کاخی بلند بر فراز البرز کوه می‌سازد. روزی اهریمن و دیوان انجمنی فراهم می‌کنند. پس از آن یکی از دیوان در پیکر غلامی به نزد کاوس می‌رود تا اندیشه او را از یزدان بپراه کند و فره ایزدی را از او بگیرد. دیو با ستایش از فره کاوس برترینی را در وجود او بیدار، و او را برای رفتن به آسمان تشویق می‌کند. کاوس فریب می‌خورد و به آسمان می‌رود. او از آسمان به زمین می‌افتد و فره ایزدی از او جدا می‌شود. بیشتر سپاهیان کاوس نابود می‌شوند اما او زنده می‌ماند؛ زیرا:

نکردش تباه از شگفتی جهان همی بودنی داشت اندر نهان
سیاوش ازو خواست آمد پدید ببايست لختی چمید و چرید

(شاهنامه: ۳۹۴/۹۷/۲-۳۹۵)

کاوس، که از تخت و تاج شاهی دور مانده و فره خود را از دست داده است از گناه خود پوزش می‌طلبد. او برای بازپس گرفتن فره ایزدی، چهل روز در پیش یزدان بر پای می‌ایستد و گریه می‌کند تا اینکه مورد بخشش قرار می‌گیرد. این بخشش، اشاره‌ای است از بازگشت فره ایزدی به کاوس؛ زیرا پس از آن، سپاه با آگاهی از فرهمندی کاوس به درگاه

او می آیند. کاوس فرهمند بار دیگر بر تخت شاهی می نشیند و تاج بر سر می گذارد (شاهنامه: ۲/ ۹۵-۱۰۱).

در سه داستان شاهنامه به روشنی رستم، کاوس را نجات می دهد و به گونه ای نمادین فره را به او باز می گرداند، اما نکته مهمی که در داستان مازندران وجود دارد و اسطوره جمشید و آسن خرد را به اسطوره جمشید و تهمورث پیوند می دهد، این است که رستم جگرگاه دیو سپید را پاره، و دست در شکمش می کند و جگرش را بیرون می کشد.

جمشید و تهمورث

داستان جمشید و تهمورث یکی از روایات زردشتی است که تحت تأثیر اسطوره جمشید و آسن خرد قرار دارد و گویی دگرگون شده آن است. این داستان به خط و زبان پهلوی متأخر که بینابین فارسی میانه و پهلوی کلاسیک با فارسی دری است (دستنویس م. ۲۹/ ۱۶۸-۱۹۳) آمده است. از این داستان دو روایت دیگر نیز وجود دارد: روایت بهمن پونجیه^{۱۷} به نظم فارسی زردشتی (روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۳۱۱-۳۱۵) و روایت شاپور بروچی^{۱۸} به نثر فارسی زردشتی *Peršian Rivāyats of Hormazyār* (The Faramārz: 297-298).

اکنون چکیده داستان بنابر این سه روایت با توجه به پیشینه اسطوره ای آن از ادبیات اوستایی و پهلوی و هم چنین بررسی همسانیهای آن با شاهنامه و حماسه های شفاهی آورده می شود. این داستان می تواند راهنمای ما در بازشناسی اسطوره بویاترنج باشد.

۱) تهمورث دیوبند، اهریمن را سی سال به بند می کشد و همانند باره ای بر او می نشیند (یشت: ۱۹، ۲۸ و ۴۹؛ *Dēnkard*: 7.1.19).

برفت اهرمن را به افسون بیست	چو بر تیزرو بارگی برنشست
زمان تازمان زینش برساختی	همی گرد گیتیش برتاختی

(شاهنامه: ۱/ ۳۶ / ۲۷-۲۸)

اهریمن در رنج و درد بسیار به سر می برد تا اینکه راهی برای نجات خود می یابد. او همسر تهمورث را با وعده غسل و ابریشم فریب می دهد و از او می خواهد هنگامی که تهمورث به خانه برمی گردد از او بپرسد آیا هنگام سواری بر اهریمن و تاختن بر فراز البرز، زمانی هست که دچار ترس شود. پس از بازگشت تهمورث از سفر، زن پرسش اهریمن را

مطرح می‌کند. تهمورث در پاسخ می‌گوید تنها هنگامی که سوار بر اهریمن از البرزکوه به زیر می‌آید، می‌ترسد. فردای آن شب تهمورث بر اهریمن سوار می‌شود. اهریمن در سرایشی کوه از دستور تهمورث سرپیچی می‌کند و او را از پشت خود به زمین می‌اندازد. اهریمن بی‌درنگ خود را به تهمورث می‌رساند و دهان خود را می‌گشاید و او را می‌بلعد^{۱۹}. پس از آن با شتاب خود را به دوزخ می‌رساند و در آنجا سرنگون فرو می‌افتد (دستنویس م. / ۲۹: ۳. ۳ تا ۳۳؛ ۱-۸. 298. *Peršian Rivāyats*).

ز زینش فکند و زفر کرد باز به دم در کشید آن سر سرفراز
به اشکم فرو برد آن بد نژاد و آنجا گریزید مانند باد

(روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۳۱۳/ ۵-۶)

۲) راز گم‌شدن تهمورث پوشیده می‌ماند تا اینکه پس از گذشت روزگاری جمشید به پادشاهی می‌رسد و به جستجوی شاه/ برادر می‌پردازد. سروش به نزد جمشید می‌آید و او را از رویداد آگاه می‌کند. جمشید از سروش می‌خواهد طلسمی/ زین‌ابزاری/ حکمتی به او بیاموزد تا بتواند شاه را از شکم اهریمن خارج سازد. سروش، جمشید را راهنمایی می‌کند تا برای پیروزی بر اهریمن از دو شیوه ساز و آواز و لواط، که خوشایند اهریمن است، بهره‌گیری (دستنویس م. / ۲۹: ۳. ۳ تا ۴۶؛ ۱۵-۲۰. 298. *Peršian Rivāyats*)

همانگاه جمشید شد سوی دشت میان بیابان به کنجی نشست
بخواندش سرود گجسته گنا سرودش چو بشنید اهر[ی]منا
بیامد به نزدیک جم ایستاد جم آنکه سرودش بخوانده زیاد
بسی گشته خوشحال ابلیس زان نشسته به نزدیک جم شادمان

(روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۳۱۳/ ۲۴-۲۸)

در شاهنامه نیز به علاقه اهریمن و دیوان به ساز و آواز اشاره شده است. اهریمن در پیکر نوازنده‌ای به دربار کاوس می‌آید و اندیشه او را گمراه می‌کند. رستم و اسفندیار نیز در هفت‌خان برای به دام انداختن زن جادو از ساز و آواز بهره‌گیری می‌کنند. البته رستم به گونه ناخودآگاه (۲/ ۳۲ تا ۲۹) و اسفندیار با خود آگاهی (۵/ ۲۳۵ تا ۲۳۹).

لواط از آن روی مورد علاقه اهریمن است که او آفریده‌های اهریمنی خود را از این راه آفریده است (مینوی خرد: ۷. ۱۰). این کار نزد اهوراییان بسیار زشت و نکوهیده است تا

آنجا که اگر کسی به این کار تن دهد از دیوان به شمار می‌رود (وندیداد: ۸. ۳۱ و ۳۲) و سزای او مرگ است (روایت پهلوی: ۴۱) و در آن گیتی روانش در دوزخ در کالبد زشت‌ترین دیوان نمایانده می‌شود (Dēnkard: 3.25.11-12). جمشید از این ترفند برای به دام انداختن اهریمن و بیرون آوردن تهمورث از شکم او بهره می‌برد.

۳) جمشید از اهریمن می‌خواهد تا با هم لواط کنند، اما شرط می‌کند که نخست او و سپس اهریمن کام بگیرد. اهریمن با خوشحالی خم می‌شود. جمشید، دست خود را، که در پارچه‌ای پیچیده است در پشت اهریمن فرو می‌کند. او تهمورث را از تن اهریمن بیرون می‌آورد و بر زمین می‌اندازد؛ سپس می‌گریزد و به پشت سر خود نیز نگاه نمی‌کند. اهریمن به دنبال او می‌دود، اما به او نمی‌رسد و زار و ناتوان در جایگاه تاریکی - دوزخ - فرو می‌افتد. پس از آن جمشید باز می‌گردد، تهمورث را می‌شوید و در دخمه می‌نهد.

دست جمشید در اثر فروبردن در شکم اهریمن، دچار بیماری می‌شود؛ می‌پوسد و پلاسیده می‌شود. جمشید با خود می‌اندیشد که اگر بوی بد دست او به مردم برسد، آزرده می‌شوند؛ ذات آنها رو به تباهی می‌نهد و جهان سیاه و ویران می‌شود. به همین سبب از مردمان دور می‌شود و در صحرا اقامت می‌گزیند. او برای درمان درد و بوی بد دستش از اهورامزدا یاری می‌خواهد (دستنویس م. ۲۹: ۳. ۵۰ تا ۵۶؛ *Peršian Rivāyats*: 298. 25-30).

که گر بوی زین دست با آدمین رسد زان تنش نیز گردد چنین
وزین بوی درّ هم از یکدگر بگردد تبّه آدمین سر بسر

(روایات داراب هرمزدیار: ۱/۳۱۴/۱۱-۱۲)

جمشید در خرداد روز از فروردین ماه استودان را بنا می‌نهد و تهمورث را در آنجا می‌گذارد؛ همان روزی که آسن خرد را از دوزخ برمی‌گرداند (رساله ماه فروردین خردادروز: ۱۱). با توجه به این همزمانی می‌توان گفت که در این اسطوره آسن خرد به تهمورث دگرگون می‌شود اما در شاهنامه به طور مستقل هردو روایت بازگرداندن نور، آسن خرد و رهایی کاوس، تهمورث در کنار هم آمده‌است.

جمشید به سبب بوی بدی که از دست او می‌آید و برای اینکه به مردم آزار نرساند به صحرا و بیابان می‌رود و از مردم دوری می‌گزیند. در شاهنامه نمونه این اسطوره دیده

نمی‌شود، اما در حماسه‌های شفاهی به روایت مردم، هنگامی که سام فرزندش را به کوه می‌اندازد، گرفتار بیماری سختی می‌شود. مردم او را از شهر بیرون می‌کنند؛ زیرا بوی بسیار بدی از او می‌آید و مردم از این بوی بد فرار می‌کنند. مردم هنگام رفتن به نزد سام باید برخلاف جهت باد به سوی او بروند؛ زیرا بوی بد او همه را از پای درمی‌آورد. با بازگرداندن زال، خداوند سام را می‌بخشد و او بهبود می‌یابد (مردم و فردوسی: ۶۵).

در این روایات شفاهی، دو روایت دیگر نیز هست که با روایت جمشید و بوی بد دست او همسان است. این دو روایت درباره رستم است که یکی از این روایتهای اصلی و دیگری فرعی، دگرگون شده روایت اصلی است.

روایت اصلی:

هنگامی که رستم زال دیو سپید را می‌کشد و جگرش را بیرون می‌آورد برای همیشه دست او بوی بد می‌گیرد (مردم و فردوسی: ۲۱۲).

در روایت فرعی از آنجا که بوی بد دست برای راویان قابل درک نبوده است، آن را به بوی بد دهان دگرگون کرده‌اند تا برای شنوندگان نیز طبیعی و قابل درک باشد:

می‌گویند هنگامی که رستم برای نجات کاوس و یارانش به مازندران می‌رود و با دیو سپید روبه‌رو می‌شود به اندازه‌ای خشمگین می‌شود که با پنجه دست راست پهلوی دیو را می‌شکافد. پس از اینکه جگر دیو سپید را برای سوزاندن و بهبود چشم کاوس و همراهانش بیرون می‌کشد، گوشه جگر دیو را به دهانش فرو می‌کند و از خشم آن را می‌جود. پس از آزادی کاوس، گودرز هنگام صحبت کردن با رستم متوجه می‌شود که بوی بسیار بد و زننده‌ای از دهان رستم بیرون می‌آید که ناشی از جویدن جگر دیو سپید است (مردم و فردوسی: ۲۱۱).

۴) جمشید از شدت درد در زیر درختی به خواب می‌رود. گاوی که در آن نزدیکی است به سوی او می‌آید و در خواب بر روی دست او گمیز (ادرار) می‌کند. جمشید از خواب برمی‌خیزد و با تعجب می‌بیند که در اثر ریخته شدن گمیز، دست او بهبود یافته است و دیگر درد نمی‌کند و بوی بد نمی‌دهد (دست‌نویس م. ۲۹: ۳، ۵۷ تا ۶۵؛ *Peršian*)

Rivāyats:298: 30-40

وزان پس چو بر دست کردش نگاه عجب ماند از دست خود پادشاه

به دل گفت آن هرچه دیدم به خواب عیان گشت اکنون همه آن شتاب

(روایات داراب هرمزدیار: ۱/ ۳۱۴ / ۳۲-۳۳)

در روایت‌های زردشتی، گمیز گاو باعث برطرف شدن بوی بد دست جمشید می‌شود، اما در روایات شفاهی هنگامی که پزشکان از درمان بوی بد دست / دهان رستم در مانده می‌شوند - از آنجا که رستم بیشتر وقتش را در حضور شاه و بزرگان می‌گذراند - تصمیم می‌گیرند تا ترنجی از طلای ناب با سوراخهای ریز درست کنند و میانش را که خالی است با مشک و گلاب پر کنند. رستم این ترنج را همیشه در دست خود نگه می‌دارد تا بوی بد دست / دهانش آشکار نشود و دیگران را آزرده نکند (مردم و فردوسی: ۲۱۱ و ۲۱۲) و به همین دلیل هنگامی که به میهمانی اسفندیار می‌رود:

و ز آن پس بفرمود فرزند شاه که کرسی زرین نهد پیش گاه

بیامد بر آن کرسی زر نشست پر از خشم بویاترنجی به دست

(شاهنامه: ۵ / ۳۴۴ / ۶۲۵-۶۲۶)

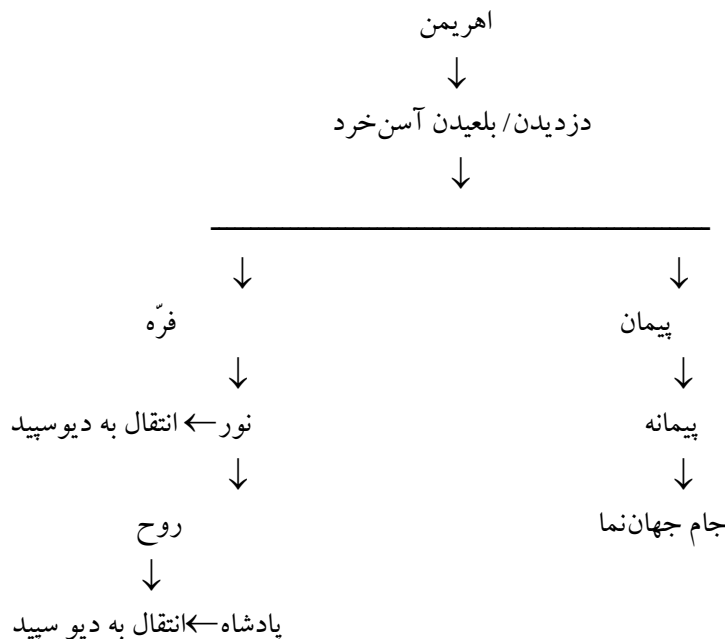
به روشنی آشکار می‌شود که این اسطوره در انتقال از ادبیات زردشتی به فارسی دچار دگرگونی شده است. گمیز که برای زردشتیان جنبه آیینی دارد در جامعه اسلامی ایران نتوانسته است جایگاه خود را حفظ کند و با بویاترنج جایگزین شده است. در اثر همین پندار، زردشتیان در نوشتار واژه «شاش» (گمیز، ادرار) جانب احتیاط را نگه داشته و آن را در متن فارسی به خط پهلوی نوشته‌اند:

به گرد اندرش گوسفندان چران قضا را یکی گاو آمد دوان

ستاده به نزدیکی دست جم همی کرد šâš أبر آن الم

(روایات داراب هرمزدیار: ۱ / ۳۱۴ / ۲۱-۲۲)

بنابر این کردارشناسی اهریمن را می‌توان در نمودار زیر نشان داد:



پس از کردارشناسی اهریمن و دیوان در دزدیدن خرد، فرّه، نور، روح و پادشاه با توجه به پیشینه‌های آن و نشانه‌هایی که در شاهنامه از خود به جای گذاشته است، این اسطوره را می‌توان این گونه بازسازی کرد:

نتیجه

کاوس در سرزمین دوزخی مازندران گرفتار دیوسپید شده و نور چشمهای خود، نماد آسن خرد و فرّه ایزدی را از دست داده‌است. رستم برای نجات کاوس به سوی این سرزمین به راه می‌افتد. او در راه رسیدن به مازندران با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌شود تا اینکه به سرزمینی خوش آب و هوا می‌رسد. رستم در آنجا به نواختن ساز و خواندن آواز می‌پردازد. زن جادو یکی از کارگزاران اهریمن - که ساز و آواز و آمیزش را دوست دارد - با شنیدن آواز رستم، خود را بر او عرضه می‌کند. پس از آن رستم به راه خود ادامه می‌دهد تا به مازندران می‌رسد. او نخست برای درمان چشمهای کاوس و بازگرداندن بینایی به او، باید نور را از جگر دیوسپید جدا کند تا کاوس بار دیگر خردمند و فرّه‌مند شود؛ تاج شاهی بر سر نهد و بر تخت شاهی بنشیند.

دیو سپید، نور، خرد و فره، را بلعیده و به درون غاری تاریک رفته است. رستم وارد این غار تاریک می شود و با دیو به نبرد می پردازد. او دیو را بر زمین می زند و با خنجر شکمش را می درد. سپس دست خود را در شکم دیو فرو می کند و جگر او را بیرون می کشد. رستم، نور، خرد و فره را به کاوس و نظم و آفرینش را به جهان بازمی گرداند و به این شیوه پادشاهی را از اهریمن و دیوان می ستاند؛ کاوس را به ایران بازمی گرداند و بر تخت شاهی می نشاند.

دست رستم پس از بازگرداندن نور و آزاد کردن کاوس به دلیل فرو رفتن در شکم دیو سپید، دچار بیماری می شود و بوی بسیار بد آن مردم را آزار می دهد. او روی به بیابان می نهد و از مردم دوری میگزیند تا مبادا بوی بد دست او به مردم نیز سرایت کند و باعث بیماری آنها شود. پزشکان هیچ درمانی برای او نمی یابند. آنها عطردانی از طلا به شکل ترنج و با سوراخهای ریز برای رستم می سازند و درون آن را با عطر و گلاب پر می کنند. رستم این ترنج بویا را همواره در دست می گیرد تا بوی بد دستش آشکار نشود و دیگران را آزار نرساند. هنگامی که رستم به میهمانی اسفندیار، شاهزاده ایران می رود این بویاترنج را در دست می گیرد تا بوی بد دستش باعث آزار شاهزاده نشود و هم چنین نبرد خود را با دیو سپید به او یادآوری کند.

یادداشتها

۱- اوستایی: *â-sna-xratv* - پهلوی: *âsn-xrad*

۲- دینکرد مدن: ص ۲۹۵، س ۲۰ تا ۲۹۷، ۵ ← بهار، ۱۳۷۵: ۲۲۲ و ۲۲۳.

۳- اوستایی: *gaoshô-srût-xrat* - پهلوی: *gôshân-srôd-xrad*

۴- این تقسیم بندی از خرد به ادبیات عربی و فارسی نیز راه یافته است؛ از جمله:

- تجارب الامم، ترجمه فارسی نهایی/ الارب: ۳۱۴: «... عقل دو نوع است: مطبوع و متعلم و به عقل مطبوع خالق متفرد است و عقل متعلم مستفاد است از مطبوع و تعلم نتوان کرد الا به صحت طبع.»

- کلیله و دمنه، ۲۸: «عقل دو نوع است: غریزی که ایزد حل جلاله ارزانی دارد و مُکْتَسَب که از روی تجارب حاصل آید و غریزی در مردم به منزلت آتش است در چوب و چنانکه ظهور آن بی ادوات آتش زدن ممکن نباشد. اثر این بی تجربت و ممارست هم ظاهر نشود و حکما گفته اند که التجارب لقاح العقول و هر که از فیض آسمانی و عقل غریزی بهره مند شد و بر کسب هنر مواظبت نمود و در تجارب متقدمان تأمل عاقلانه واجب دید آرزوهای دنیا بیابد و در آخرت نیک بخت خیزد.»

- بسنجید با بندهش: « آسن خرد و گوشان سرود خرد ... او را که این هر دو است، بدان برترین زندگی رسد. اگر او را این هر دو نیست، بدان برترین زندگی رسد. چون آسن خرد نیست، گوش سرود خرد آموخته نشود. او را که آسن خرد هست و گوش سرود خرد نیست، آسن خرد به کار نداند بردن» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۱۰).

۵- با توجه به ابیات زیر بیت تصحیح شد:

- که دیوان کند جمله خلقان تباه برد خلق عالم از آیین و راه
- نخست آنکه ده مرد و یک زن ورا نهادی چنین داد و آیین و راه

(روایات داراب هرمزدیار: ۲/۲۰۸؛ ۳/۲/۲۱۹؛ ۳۴/۲۱۹)

۶- نک: Modi, 1930: f.14

۷- ۱- اردشیر اول، ۲۲۴-۲۴۰ م

۲- شاپور اول، ۲۲۰-۲۴۰ م

۷- نرسی	۴- بهرام اول	۳- هرمزد اول
۲۹۳-۳۰۲ م	۲۷۱-۲۷۴ م	۲۷۰-۲۷۱ م
۸- هرمزد دوم	۵- بهرام دوم	
۳۰۲-۳۰۹ م	۲۷۴-۲۷۹ م	
	۶- بهرام سوم،	
	۲۹۳ م	

۸- نک: Humbach-Skjaervo, 1983: 1-3؛ عریان، سعید، ۱۳۸۲: ۱۲۳-۱۲۶.

۹- Soudavar, 2003: 17

۱۰- *Ōšnar*

۱۱- آفرین پیغامبر زرتشت: ۲. ← پورداد، ۱۳۷۷: ۲. ۲۱۷.

۱۲- متن دینکرد (Madan, 1911: II. 816.13) = TYN'; gel

West, 1897: 9.22.7; clay؛ Sanjana, 1927: 9.21.7؛ تفضلی، ۱۳۴۴، ص ۹۲: گل، متن = بهار، ۱۳۷۵: ص ۱۹۳: «ظاهرا»: TYB āhūg؛ ... بدان کناره، فرۀ کیانی به پیکر آهو شدن و از کاوس و از همه سپاه گریختن».

۱۳- دینکرد مدن: ص ۸۱۵ تا ۸۱۷ ← بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۳ و ۱۹۴.

۱۴- براساس ترجمۀ فارسی آن با نام تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب والعجم، ۹۷. این مطلب در متن عربی نهایی لارب نیست.

۱۵- بازگرداندن نور یکی از بنیادهای اساسی اساطیر مانوی است. در آغاز آفرینش مانوی، اهریمن، شاهزاده تاریکی به سرزمین روشنایی می‌تازد. در این هجوم نیروهای تاریکی بر نیروهای روشنی چیره می‌شوند؛ انسان نخستین و همراهانش از اهریمن شکست می‌خورند و اسیر دیوان می‌شوند. دیوان نور انسان نخستین و همراهانش را می‌بلعد. این نور جذب دنیای تاریکی می‌شود و همواره در رنج و سختی به سر می‌برد. دوشیزه روشنی و مهرایزد نور را به او برمی‌گرداند و در داستان مازندران رستم نیز در هفت‌خان برای نجات کاوس که نور چشم او به دست دیوان رבוده شده و در سرزمین تاریکی در دست دیوان اسیر است با راهنمایی زال و رودابه و یاریگری رخس در تکاپوست. او با کشتن دیوسپید و بیرون آوردن جگرش، نور زندانی شده در جگر دیو را به چشم کاوس برمی‌گرداند. در پایان کاوس را نجات می‌دهد و او را به سرزمین ایران بازمی‌آورد.

یکی از سرچشمه‌های داستان مازندران این اسطوره مانوی است که تأثیرات بسیاری بر این داستان داشته است؛ نک: اکبری مفاخر، آرش، ۱۳۸۵: «رستم و دوشیزه روشنی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، س ۳۹، ش ۱۵۲، ص ۱۸۹ تا ۲۰۵.

۱۶- در یکی از نوشته‌های فارسی زرتشتی «نور» دقیقاً "به معنای «فره» به کار رفته است: «پرسش اینکه: خدای تعالی نور جمشید را پس گرفت و به که داد؟ پاسخ: به سه رسد (بخش) نمود و یکی به مهرایزد داد و یکی به زرتشت سفتیمان و یکی به فرزندان زراتشت داد...» (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۲۸۵) و هم چنین در ابیات زیر نور و فره در معنایی مترادف به کار رفته‌اند:

- به خرداد تهمورث دیوبند منش دادم و کردمش ارجمند
 بدادم بدو خره و ورج و نور بدادم دل و قوتش نیز زور
 - از آن پس چو جمشید فرخ‌همال بشد شاه بر هفت صد هجده سال
 به ورج و خره و نور در وقت اوی نبد پیری و مرگ و هم سختروی
 - جمشید هفت صد سال پادشاهی راند به ورج و به نور و خره...

(روایات داراب هرمزدیار: ۱۷۲/۲-۳؛ ۴-۲/۲۸۶-۳۲-۳۳؛ ۲/۱۰۶/۳).

۱۷- *Bahman Punjya*

۱۸- *Shapur Bharuchi*

۱۹- ضحاک نیز در پایان جهان فرد بددینی که او را نجات می‌دهد، می‌بلعد (زند بهمن یسن: ۹. ۱۶).

فهرست منابع

- ۱- آلبری، سی. آر. سی. (۱۳۷۵). **زبور مانوی**. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: فکرروز.
- ۲- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). **مردم و فردوسی**. چ دوم. تهران: انتشارات علمی.
- ۳- اون‌والا، موبد رستم مانک. (۱۹۲۲). **روایات داراب هرمزدیار**، بمبئی.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۰). **بندهش فرنبغ دادگی**. تهران: انتشارات توس.
- ۴- _____ . (۱۳۷۵). **پژوهشی در اساطیر ایران** (پاره اول و دوم). تهران: نشر آگه.
- ۵- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۷۷). **آثار الباقیه**. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر
- ۶- پور داود، ابراهیم. (۱۳۷۷). **یشت‌ها**. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۷- _____ . (۱۳۷۸). **گات‌ها**. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۸- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد نیشابوری. (۱۹۶۳). **غرر اخبار ملوک الفرس**. تهران: کتابخانه اسدی.
- ۹- **تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم**. (۱۳۷۳). تصحیح: رضا انزابی- نژاد- محمد کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۱۰- تفضلی، احمد. (۱۳۴۴). «**تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹**». پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران. دانشگاه تهران: دانشکده ادبیات. (چاپ نشده).
- ۱۱- _____ . (۱۳۸۰). **مینوی خرد**. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: انتشارات توس.
- ۱۲- حسینی، سید محمد. (۱۳۸۲). **دیوان گوره**. کرمانشاه: باغ‌نی.
- ۱۳- دارمستتر، جیمس. (۱۳۸۲). **مجموعه قوانین زردشت یا ونیداد اوستا**. تهران: دنیای کتاب .
- ۱۴- دستنویس ج ۴، **دستورهای دینی آیین باج**، چیم درون، باج سیروزه و دعا‌های دیگر (۱۳۵۵/۲۵۳۵). **گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهش‌های ایرانی** ۷. به کوشش ماهیار نوابی. کیخسرو جاماسب آسانا. شیراز: مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز.

- ۱۵- راشد محصل، محمد تقی. (۱۳۸۵). *زند بهمن یسن*. ج دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۶- صفی‌زاده، صدیق. (۱۳۷۵). *نامه سرانجام، کلام خزانه* (یکی از متون کهن یارسان). تهران: هیرمند.
- ۱۷- عریان، سعید. (۱۳۸۲). *راهنمای کتیبه های ایرانی میانه* (پهلوی- پارتی). تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ۱۸- _____ . (۱۳۷۱). *متون پهلوی*. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه* (ج ۱-۸). به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۰- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۷). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان*. ترجمه: ژاله آموزگار- احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.
- ۲۱- کیا، صادق (۱۳۳۵) «ماه‌فروردین روز خرداد»، ایران‌کوده، ش ۱۶.
- ۲۲- مزدپور، کتابون. (۱۳۷۸). *بررسی دستنویس م. او ۲۹، داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن های دیگر*. تهران: انتشارات آگه.
- ۲۳- میرزای ناظر، ابراهیم. (۱۳۷۳). *اندرز اوشر دانا*. تهران: هیرمند.
- ۲۴- میر فخرایی، مهشید. (۱۳۷۶). *روایت پهلوی*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۵- نوابی، ماهیار. (۱۳۳۸). «*یادگار بزرگمهر*». مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز. س ۱۱. صص ۳۰۲-۳۳۲.
- ۲۶- نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۴۳). *کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی*. تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۷- *نهایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب*. (۱۳۷۵). تصحیح: محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

28- Alberly, C.R.C. 1938: *A Manichaeian Psalm Book*, Stuttgart.

29-Anklesaria, B. T.; *Zand- ākāsih; Iranian or Greater Bundahishn*, Bombay, 1956.

- 30-Antia, E.K., 1909: *Pāzand Texts*, Bombay.
- 31-Darmesteter, J. 1898: *Vendidad*, SBE. New York.
- 32-Dhabhar, M.A. 1932: *The Peršian Rivāyats of Hormazyār Faramārz*, . Bombay.
- 33-Humbach, H- Ichaporia, P. 1994: *The Heritage of Zarathushtra, a New Translation of His Gatha*, Universitatverlag, C. Winter, Heildelberg.
- 34- Madan, D. M., 1911: *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- 35- de Menasch, J. P., 1973: *Le troisième livre du Dēnkart*. Paris.
- 36- Modi, J. J. 1903: *Jāmāsp Nāmak*, Bombay.
- 37- Molé, M., 1967: *La légende De Zoroastre*, Paris.
- 38- Humbach, H- Skjaervo. P.o., 1983: *The Sassanian Inscription of Paikuli(NPi)*, Part. 3.1, Munich, Germany
- 39- Pakzad, Fazlollah, 2003: *Bundahišn*, Tehran: Centre for Great Islamic Encyclopaedia.
- 40- Sanjana, Peshotun Dustoor Behramjee, 1874- 1900: *Dinkard*, Book. 3-9, Vol. 1-19, Bombay.
- 41- Shaked, S., 1979: *The Wisdom of the Sasanian Sages, (Dēnkard VI)*, U.S.A. Boulder.
- 42- Soudavar, Abolala, 2003: *The Aura of Kings, Legitimacy and Divine Sanction in Iranian Kingship*, California, Mazda Publishers.
- 43- West, E.W., 1882: *Dādestān-i Dēnīg*, SBE, Vol 18.
- 44- _____, 1897: *Dēnkard*, Book 7, Book 9, SBE, Vol 5.